

### حاجی حسین موسی‌زاده شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری

یکی از علمای صوفی که از لذات دنیا رمیده و بسیار سرما و گرمای حیات را چشیده، عالم علم ربانی و شناور بحر معانی، شاعر و متفکر برجسته و از جمله اولیاء‌الله، حضرت ولی شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری است...

نام اصلی شیخ مصلحت‌الدین شمس‌الدین است. وی در سال ۱۱۳۳ میلادی به دنیا آمد و تقریباً ۹۰ سال عمر دیده‌اند و در سال ۱۲۲۳ میلادی (۵۲۵-۶۱۹ هـ.ق.) چشم از جهان فرو بسته‌اند.

شیخ مصلحت‌الدین بر اساس شواهد و اسناد معتمد در خانواده‌ای دهقان به دنیا آمد است. از نوازش پدر خیلی زود محروم شده، اما از مهر و شفقت مادری بهره‌ بیشتر گرفته‌اند.

دوره طفولیت و نوری و جوانی حضرت شیخ مصلحت‌الدین به زمانی راست آمد که در سراسر ماوراءالنهر و خراسان فضای سیاسی نامعلوم، آشوب و جنگ و جدال‌های مذهبی و قبیله‌ای در اوج خود بود. تاریخ گواه است، لشکر نیرومند قراختایی‌ها، چنگیزخان و مانند اینها، این سرزمین باستانی را به خاک و خون آغشته نموده بودند.

مورخان گواهی می‌دهند که سال ۱۱۴۱ قشون سلطان سنجر در موضع (کتوان بلنغور واقع در نزدیکی‌های جزخ) از جانب لشکر قراختایی‌ها تار و مار می‌شوند. در اواخر همان سال و اوایل سال ۱۱۴۲ شهرهای سمرقند و بخارا ضبط می‌شوند. بعداً

در جنگهای شدید بین سالهای ۱۱۹۵-۱۲۰۶ بین حاکمان آن دوران و لشکر چنگیزخان، صدای مردم خجند و مواضع اطراف آن بر ضد بیدادگریهای لشکر چنگیزخان بلند شد.

«...در سالهای ۳۰ عصر ۱۲ قبیله‌های بادیه‌نشین «قراختایی‌ها» از خاک چین حرکت کرده، به واسطه گذرگاه کوهی چُنگور آمدند و در کناره دریای چو قرار گرفتند. در این قرارگاه قریب ۴۰۰۰۰ خیمه آراسته شد که در آنها از ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار نفر لشکر جمع آورده شده بود. از اینجا قراختایی‌ها با قراخانی‌ها به دولت سلجوقی یکچند ضربه قطعی رساندند. در سال ۱۳۳۷ لشکر «قراختایی‌ها» تا خجند پیشروی کرده، قوه حربی خان آن وقتۀ ماوراءالنهر محمودخان را که به دولت سلجوقی اطاعت می‌کرد، تماماً تار و مار نمودند.» (ب. غفوراف، «تاریخ مختصر خلق تاجیک» جلد اول، ص ۲۱۵-۲۱۶. استالین آباد، ۱۹۴۷). نیز:

«Очерки истории СССР IX-XIII вв». Изд. АН СССР. Москва, 1953, стр. 517).

روایت می‌کنند ناقلان اخبار و کاتبان دربار از اینکه تقریباً در سالهای ۱۱۴۱-۱۴۴۲ چون لشکر قراختایی‌ها از جانب دیهۀ ختایریزه (امروزه دیهۀ ازبک‌قشلاق ناحیۀ جبار رسولاف) به شهر خجند به هجوم گذشتنی می‌شود، با چند از اتباع و مشاوران خود مصلحت و سمت‌های ورود به خجند و ضبط قلعه او را جویا می‌شود. چون لشکر قراختایی‌ها می‌دانست که خجندشهر در موضع خیلی دلکش جایگیر شده و همیشه در ضبط آن تدبیر یا برعکس تنها فریب را باید به کار برد. وگرنه خیلی مشکل بود. از موضع ختایریزه او فرستاده خود را به شهر خجند اعزام می‌کند و طلب می‌نماید که کجایند پیشوایان این شهر که با سرلشکر ما در تسلیم نمودن شهر بی خونریزی گفت و گذار نمایند. از حساب بهترین علمای آن زمانه، به نوبت دو نفر از علما برای آغاز مذاکره با سرلشکر قراختایی‌ها به آن

موضع می‌روند. لشکرباشی تنها با یک سؤال به نمایندگان شهر خجند مراجعت می‌کند:

- ما را به شهر خجند (یعنی برای اشغال نمودن شهر خجند) که آورد؟

فرستاده اول می‌گوید:

- شمار را به شهر ما خداوند آورد!

جواب به سرلشکر معقول نیفتاد. زیرا که خداوند هرگز به کار ضبط و

مردم‌آزاری جنگ و جنجال امر و فرمان نمی‌کند.

نفر دیگری را آوردند. او نیز به این معنی جواب گفت که خود شما آمدید و

در روایت می‌آورند که سر این دو عالم از تن جدا کرده شد. چون این پرسش را خود

سرلشکر می‌گذراند.

مردم خجند برای جواب صحیح دادن، پدر شیخ مصلحت‌الدین، شیخ نورالدین

را برای جواب دادن به سؤال سرلشکر آماده نمودند و از او امید داشتند. پدر شیخ

مصلحت‌الدین تمام شب در انابت و اطاعت پروردگار خویش بود. نماز تهجد گذارید

و به اصرار تمام از او تعالی امداد و اعانت خواست.

بامداد چون شیخ نورالدین برای گفت و شنید با لشکرباشی آمادگی می‌دید،

فرزند برومند او بدیع‌الدین خواهش کرد که به او دعا دهند تا برای گفت و شنید یا

بگوئیم برای جواب گفتن به سؤالهای سرلشکر رود. پدر ممانعت نمود. اما اصرار

بدیع‌الدین پدر را وادار نمود که راضی شود.

- ما را به خجند که آورد؟- باز همان بود سؤال سرلشکر قراختایی‌ها.

بدیع‌الدین که جوانی ۱۸-۱۹ ساله و خیلی باهیبیت بود، بعد از قدری اندیشه

گفت:

- شما را به خجند فعل و خوی خجندی‌ها آورد.

سرلشکر چون از طریق ترجمان این جواب را شنید؛ در چهره‌ترش او یک روشنی پیدا گردید و جواب را کسی نمی‌دانست که به چه معنی درست حسابد. حال آنکه در تفأل نیک بدیع‌الدین اشاره به فعل و خوی خجندی‌ها این بود که البته خلق و مردم خجند همیشه مهمان‌نواز و مسافرپرور و صغیردوست است. و شما که شاید مهمانید شاید مسافر و شاید با دیگر مقصد باطل آمدید، اما در نگاه خلق ما شما تکیه به فعل و خوی خوب خجندی‌ها به این سرزمین آمده‌اید...

معنی و مغز جواب بدیع‌الدین در همین بود.

سرلشکر شاید همین طور اندیشید و شاید به دیگر معنی، اما به خدمتکاران فرمود تا برای نماینده خجندی‌ها ردای زرکوب و تحفه‌های ارزنده آورند. اما بدیع‌الدین جوان باز تدبیری دیگر به کار برده، هر گونه تحفه را رد نمود و گفت:  
- من هیچ گونه تحفه و پاداش از شما قبول نمی‌کنم، بلکه شهر مرا به حال خود گذارید.

- برای شما از این موضع خوش‌هوا چه مقدار جدا کنیم.- مراجعت سرلشکر قراختایی‌ها را ترجمه نمود ترجمان.

- بسیار نه، به مقدار یک پوست گاو.

زود یک گاو کشته شده و پوست آن را پیش قدم بدیع‌الدین آورده ماندند. بدیع‌الدین پوست گاو را خیلی ماهرانه با تیزی باریک برید و این کار تا چند لحظه طول کشید... بدیع‌الدین به سرلشکر فرمود که در گنجایش و وسعت این پوست گاو از شهر من به من زمین دهید و به آن هیچ یکی از لشکر و سپاهی شما کاردار نباشد.

در گنجایش آن پوست گاو سمت اساسی شهر خجند با شمول قلعه خجند و خیلی موضع کلان احاطه کرده شد و آن را سرلشکر قراختایی‌ها برای تدبیر عاقلانه

بدیع‌الدین به خجندیان بخشید و یورش خود را از سوی خوقند و وادی فرغانه و سمرقند و بخارا ادامه داد...

امروز این روایت را با اندک تغییرات در بسیار تذکره‌ها می‌توان مشاهده کرد. تا چه اندازه صحیح بودن آن برای هیچ کس معلوم نیست. اما در عمق این روایت یک حقیقت انکارناپذیر محفوظ است که آن منکر آن شد. این روایت گواه آن است که حضرت شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری واقعاً از فضل و کرم الهی در سن شبابیت بهره‌ور بودند و خیلی درست می‌گویند از نگاه تعارف مردمی که بزرگی نه به سال است، بزرگی به عقل است.

حضرت خواجه کمال خجندی بعد از دویست سال پس از حضرت شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری به دنیا آمده‌اند. اما روایت می‌کنند که حضرت خواجه کمال خجندی که در حقشان در «خزینه‌الاولیا» می‌گویند «خرقة شعر به بر پوشیده می‌داشت...»، از اخلاص‌مندان و مریدان معنوی حضرت بزرگوار بوده‌اند. این منقولات مردمی را یک غزل حضرت خواجه کمال تصدیق می‌کند و گویا بین این دو نفر که هر یک علامه دور و زمان خود بودند، یک پیوند روحی و معنوی برقرار بود.

امروز بی‌سبب نیست که چون از این مورد سخن آغاز شود، حتماً اهل معرفت از غزل خواجه کمال که انتهایش با سطر «به در شیخ مصلحت بروید» ختم می‌شود، یاد می‌کنند. همچنین مردم ما از آن یاد می‌کنند که خواجه کمال مرتب به مرقد حضرت بزرگوار می‌آمده‌اند و پیش از آغاز کار و یا سفری به دیار دور چند آیه کلام ربانی را قرائت و به ارواح حضرت هدیه می‌کرده‌اند و سپس به راه خود ادامه می‌داده‌اند.

حضرت شیخ مصلحت‌الدین را با نام بدیع‌الدین نوری هم یاد می‌کنند. از آن سبب که در سیر و سلوک و رواج دین مبین اسلام روش نوری را ایجاد کردند.

شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری، بنا به گواهی منابع، در حقیقت شاعری شیرین کلام بودند. آثار عارفانه وی به طور پراکنده در مجموعه‌ها و بیاض شعرا تا روزگار ما رسیده است. می‌توان گفت که حضرت بزرگوار نیز از اهل تصوف بودند و این را در نگارش ایشان می‌توان دید.

در خصوص آنکه حضرت شیخ مصلحت‌الدین شاعر بودند یا خیر، مقاله‌های بحث‌انگیز چاپ شده است. در این مورد استاد اسدالله سعدالله‌اف و همچنین در کتاب «خجندنامه» مرحوم عارف‌جان یحیی‌زاد (چاپ خجند، سال ۱۹۹۴) نیز سخن می‌رفت. همچنین در یک مناقب دیگر که نسخه برداری شده است، در عهد متولی مسجد شیخ مصلحت‌الدین در ۲۳ سفر سال ۱۳۸۷ هجری قمری نیز گفته شده است که شیخ مصلحت‌الدین از ولایت با خبر و از جمله اولیاءالله بوده‌اند. با شعرا، متفکران و ادبای دوره خود همیشه در مکالمه بودند. ایشان از جمله شاعر و متفکران ورزیده دوره خود بودند. در نهایت مناقب متذکره آمده است: حضرت بزرگوار صوفی صاف و آراسته با بهترین اوصاف و در طریقت پیرو حضرت غوص‌الاعظم سید عبدالقادر جیلانی و ایشان در عهد شیخ نجم‌الدین کبری قدس‌الله قبره‌الشریف بودند. شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری ستاره تابان قطب عالم و سالم سلوک اولیاءالله بودند.

چنان که معلوم می‌شود، حضرت بزرگوار علاوه بر این که عالم ربانی دین اسلام بودند، همچنین عارفی برحق، صوفی صاف موصوف به بهترین اوصاف، سالک راه حق، پیرو برحق چون منصور انالحق رحمت‌الله علیه نیز بودند.

در عقاید شریعت پاک محمدی (ص) گفته می‌شود که بنده مؤمن و امت حضرت محمد (ص) بایستی همیشه در تعامل نیک و خوش‌گمانی زیست. نگارنده که حضرت بزرگوار از طریق شجره معنوی انابتشان الی مرشد و پیر کل اولیاءالله، رفیق صادق، یار غار حضرت ابوبکر صدق می‌رسد. در حق پیر درویشان انشاءالله در جای خود مقاله‌ای پیشکش خواهم کرد.

حضرت بزرگوار با تخلص‌های «کلامی» و «نوری» شعر و غزل گفته‌اند. طوری که گفتیم آثار و ایجادیاتشان تا عهد ما در شکل پراکنده رسیده است. اساساً چند نمونه از آنها در مجموعه «ردایف‌الاشعار» فخری هراتی و در «بیاض شاعران خجند» به طبع رسیده است.

در یکی از شماره‌های روزنامه «حقیقت لینن‌آباد» (از ۱۴ مارس سال ۱۹۷۰) در مقاله استاد رحیم جلیل با نام «بازیافت پر قیمت» از تاریخ و خصوصیت اشعار شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری سخن می‌رود.

استاد رحیم جلیل مقاله مذکور را با تکیه به نقل قول پرفسور ارکش علی شادی‌اف نوشته‌اند. در این باره در کتاب «خجندنامه» هم سخن می‌رود. پرفسور ا. شادی‌اف گفته‌اند: «با التماس (خواهش) نویسنده رحیم جلیل آن دستخط را که «ردایف‌الاشعار» نام داشت و مجموعه فخری هراتی است، به آن کس (یعنی رحیم جلیل) نشان دادم. استاد خیلی خوشنود شدند و از هیجان گفتند که «اگر استاد عینی زنده می‌بودند، حاضر (همین الآن) به حضورشان این دستخط را می‌بردم. استاد هم بی‌حد شاد می‌شدند. رحیم جلیل از من التماس کردند که دو غزل شیخ مصلحت‌الدین خجندی را نوشته گیرم. من راضی دادم. دیری نگذشته آن کس با مقدمه مختصری و با سرلوحه «بازیافت پرقیمت» این دو غزل را چاپ کردند...»

با اطمینان کامل می‌توان گفت که شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری شاعر نیز بوده‌اند و ذوق بلند شاعری داشته‌اند. این رباعی ذیل از حضرت بزرگوار است:

رفتم به طبیب و گفتم از غایت درد  
 بیماری عشق را چه می‌باید کرد؟  
 «خون دل و آب دیده» شربت فرمود  
 از خون جگر غذا همی‌باید کرد

در علم اسلام‌شناسی و الهیات مراد از «خون دل خوردن» به تحقیق بندگی کردن است. در ظاهر و باطن با طهارت بودن، و با وسوسه‌های شیطانی در مبارزه است. همیشه در مقابل سرخوشی‌ها و فریب و نیرنگ‌های آن باید بردبارانه ایستاد. این خصوصاً برای جوانان خیلی مشکل است. «آب دیده» در این رباعی برای مرد عابد و صوفی صاف چشمه‌ای است از قعر دل. در حدیث است که خوشا به حال آن بندگان که به فکر و ذکر آخرت گونه‌ای ایشان را آب دیده بشوید. این آب دیدگان رحم پروردگار را بیاورد و سپری می‌شود برای اهل تقوا...

اکنون می‌آییم سر آن دو غزلی که استاد رحیم جلیل آن را ذیل عنوان «بازیافت پرقیمت» به طبع رسانده بودند. بنده این دو غزل را به حضرت شیخ مصلحت‌الدین نسبت می‌دهم، زیرا تاریخ تصدیق کرده است که ایشان شاعر و متفکر بودند.

در «کلیات» حضرت شیخ کمال خجندی غزلی با نام «نگذارند» آمده که خیلی مشهور است. این غزل این گونه آغاز می‌شود:

ما را گلی از روی تو چیدن نگذارند  
چیدن چه خیالی است که دیدن نگذارند  
صد شربت شیرین ز لب خسته‌دلان را  
نزدیک لب آرند و چشیدن نگذارند...

حضرت شیخ مصلحت‌الدین هم با چنین شیوه و با چنین آهنگ و با نام «نگذارند» غزلی دارند. این در حالی است که حضرت بزرگوار چند صدسال از شیخ کمال پیشتر زیسته و ایجاد کرده بودند. غزل این است:

دردا که به کوی تو رسیدن نگذارند  
سوی در و دیوار تو دیدن نگذارند  
آب خضر است آن لب جانبخش ولیکن  
ما تشنه بمردیم و چشیدن نگذارند  
باغی است جمالت که در آن بس گل رعنا  
بشکفته ولی حیف که چیدن نگذارند  
از دور به کویش گذرم همچو کسی کو  
بیند سوی فردوس و رسیدن نگذارند  
پایان شب هجر نه پیداست مگر صبح  
در مدت عشق تو دمیدن نگذارند  
می‌داشتم آن چشم که خاک قدمت را  
در دیده کشم لیک کشیدن نگذارند

غزل دوم با نام «برخاست» که در مطبوعات چاپ شده چنین است:

چه سبزه‌ای است که آن روی آتشین برخاست  
که دیده سبزه از آتش که اینچنین برخاست؟



کدام ماه به شکل تو دل افروز آمد  
 کدام سرو مثل تو نازنین برخاست؟  
 شب فراق تو از خون دیده‌ام دامن  
 چنان پر است که نتوانم از زمین برخاست  
 به راستی چو قد دلکش تو نام گرفت  
 نشان راستی از سرو راستین برخاست  
 به خاک راه تو در آرزوی دیدارت  
 نشست شاد کلامی ولی حَزین برخاست

چنان که از این دو غزل برمی‌آید، حضرت بزرگوار ذوق ظریف شاعرانه داشته‌اند و البته از ترکیب این دو غزل به طور کامل جایگاه ادبی او را نمی‌توان مشخص کرد. اما رجوع می‌کنیم به دیگر بازیافت که نیز از طبع بالیده حضرت بزرگوار شهادت می‌دهد.

سردفتر ادبیات معاصر تاجیک، استاد صدرالدین عینی در کتاب خود «نمونه‌های ادبیات تاجیک» (چاپ مسکو، سال ۱۹۲۸) در شمار ۱۱۲ نفر بهترین شاعران و ادیبان تاجیک سده ۱۰-۱۲ شیخ مصلحت‌الدین را ذکر کرده و در آن از آثار حضرت بزرگوار یک رباعی آورده شده است:

از رخنه دهر همچو دزدان جستم  
 رخت سفر منزل دیگر بستم  
 بر لاشه‌خری موجود بودم یکچند  
 گرگ آمد و خر درید و از غم رستم

اینجا حضرت بزرگوار فرار خود را از دنیای دون در نظر دارند. سفر معنوی ایشان در نظر است که مراد از رخت سفر به منزل دیگر، از شر و شور دهر اجتناب کردن است. شاید مصرع سوم «بر لاشه‌خری»- نه «با لاشه‌خری...» باشد. معنی همین طور می‌شود که به طور تمثیلی با لاشه‌خری (نه لاشه‌خوری) چند مدت بودم و روح و

قلب حضرت که از نور الهی در تجلی بود، هرگز منطقاً درست نیست که این چنین قلب روح در اندوه نباشد... و در انتها... «گرگ آمد و آن «خر» را درید و از غم رستم» می‌گویند.

اگر ما به عمق معنی کلام عارفان با نظر تحقیق نظر اندازیم، معلوم می‌شود که ایشان تقریباً همگی از دنیا و لهو و لعب دل‌سرد بودند. این دنیا به تحقیق مزرعی بهر زرع حاصل ایشان نیست. حضرت محمد (ص) دنیا را به مزرعه تشبیه کرده‌اند، این حدیث صحیح است. یعنی «دنیا زراعتگاه آخرت است». دنیا را اهل معرفت‌الله دار امتحان می‌دانند. دنیا، سرای کاروانیان است که هر کس در آن در آید، زود بدر آید. دنیا یک کمینگاه موقتی است برای اهل ایمان تا بهر در دنیای معبود وارد شدن مشغولیت خیری داشته باشد. چنان که تاریخ گواه است، دنیا بر اکثر پیامبران و انبیاء، به اولیا و دوستان خدا وفا نکرده، اما بیش جفا کرده است. قصه پیامبران و حیات و فعالیت بزرگان ما این را تصدیق می‌نماید. از این رو، لاجرم خداوند به برخی دوستان خود در این دنیا غم و اندوه را بیشتر داده است... اشاره حضرت شیخ مصلحت‌الدین همین است که گفته‌اند: «گرگ آمد و خر درید و از خود رستم...».

حضرت شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری در خاک خجند باستان مدفونند. خاک مقدس خجند صدها و دهها نایغه دوران را در آغوش خود گرفته است. شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری شکوه این شهر را باز به درجه بالاتر برداشتند. خجند از شهرهای خیلی قدیم و در هر دور و زمان با فرهنگ و تاریخ و علمای زمان خود در ردیف عظیم‌ترین بلاد عالم جای گرفته بود. بیهوده نیست که مورخان شهر خجند را در ردیف شهرهای نامدار و معروفی چون بخارا، سمرقند، مرو، بلخ و بغداد جای داده‌اند. شهر خجند برای اهل معرفت و هنر و برای روشنفکران همه ادوار یک موضع مساعد و خوش آب و هوا و همچنین همیشه در مد نظر ملوک و سلاطین بوده است. شاید از این سبب که این شهر را با افتخار «طراز جهان» یعنی «عروس جهان» می‌نامیدند.

در کتاب ابن فقیه (ص ۳۲۵) که با نام «معجم‌البلدان» انتشار یافته است، چون سخن از خصوصیات شهرهای عالم می‌رود، در حق شهر خجند آمده است: «و من ندیدم شهری را در بین شهرهای شرق و غرب تازه و مُنزه‌تر از شهر خجند. خجند شهر خیلی زیباست. به عجابت و تحیر می‌آرد بیننده‌اش را. و آن (خجند) را به زبان فارسی (شهری) دلبرنده گویند.»

حضرت شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری در حقیقت از اهل تصوف بودند. خواجه کمال خجندی که در سال ۱۴۰۰ میلادی از عالم فانی به عالم باقی رحلت نمودند، در یک غزل خود چنین فرموده‌اند:

در صف صوفیان پندپذیر      گر مریدان مصلحت‌شنوید  
دامن‌افشان ز خان و مان چو کمال      به در شیخ مصلحت بروید!

در مطلع «در صف صوفیان پندپذیر» خیلی معنی نهفته است. یعنی ای آنهایی که چون دیگر صوفیانید و پندپذیرید و نیز مرید هستید، مصلحت‌خواهید، مثل کمال دامن‌افشان به در شیخ مصلحت بروید!

چنان که در فوق ذکر شد، تا روزگار ما از حضرت بزرگوار چند رباعی آمده رسیده است. و حالا رجوع می‌کنیم به یک فرموده ایشان که در ترکیب خود معنی عمیق را جای داده است، بیت مذکور این است:

تجلی گر رسد بر کوی هستی      شود چون خاک از هستی به پستی  
اینجا البته کلام از تجلیات الهی است که حضرت شیخ مصلحت‌الدین اشاره به آیات کلام ربانی می‌کنند.

شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری در زمانی عمر به سر بردند که سطح معنویت و مدنیت، دین، آیین‌داری و معرفت الهی مردم رو به ترقی بود که این امر بیشتر مرهون دولت سامانیان است. در شهرهای سمرقند و بخارا، بلخ و مرو و هرات و استروشن و خجند و حصار در همه جبهه‌های حیات مردم عادی بهبودی به نظر می‌رسید.

مصلحت‌الدین با لقب «شیخ» معروف است. «شیخ» مرتبه‌ای است که به هر عالمی اعطا نمی‌شد. در این باره در کتاب «فتوت‌نامه سلطانی» حسین واعظ کاشفی به تفصیل در خصوص ویژگیهای این لقب سخن رفته است. اصطلاح «شیخ» به معنای «پیر» است. در زبان عربی موسفید را «شیخ» می‌گویند و پیرزن را «شیخه» و پیری را «شیخوخه». در اصطلاح اهل

شریعت «شیخ» به کسی اطلاق می‌شود که در علم و معرفت الهی و با فهم و فراست آراسته باشد. متواضع و حلیم و نرم‌گفتار باشد و اگر فرضاً یک نفر شیخی را برای خود پیر معنوی انتخاب کند و از روی تعامل پیری مریدی «به او دست دهد و انابت» کند، باید چون شیخ، یعنی چون مرید از دست مرید، یعنی پیرو خود در همه هنگام بگیرد و او را به راه راست و درست هدایت نماید. البته در انابت و هدایت خداوند بر همه اولی و اعلی است.

مقبره حضرت «شیخ مصلحت‌الدین» بدیع‌الدین نوری تقریباً هشتصد سال پیش بنا شده است. حضرت سال ۱۲۲۳ میلادی از جهان چشم پوشیده‌اند و در این موضع کنونی که در آن زمان یکی از قبرستانهای بزرگ شهر خجند محسوب می‌شد، به خاک سپرده شدند. شاید در همان سالها به نشان احترام اطراف قبر حضرت دیوار و یا سگانه‌ای برداشته شده بود. اما بعداً طوری که روایت می‌کنند، تجدید بنا شده و در سده ۱۴ که در تاریخ به عنوان سال احیا و آبادگردانی مقابر یادگاری‌های معماری یاد می‌شود، مقبره حضرت شیخ مصلحت‌الدین نیز قامت افراشته است

طی ماههای آوریل و می سال ۲۰۰۱ با ابتکار و دستگیری رئیس ولایت سغد به مناسبت ده سالگی جشن استقلال جمهوری تاجیکستان، طرح طلاکاری سقف مقبره حضرت بزرگوار به اجرا گذاشته شد. از بهترین متخصصان طلاکار شاغل در موزه‌های مسکو و سنت پیترزبورگ در این کار دعوت به عمل آمد. طی چهل روز سقف گنبد بالای مرقد حضرت بزرگوار طلاکاری شد که در ممالک آسیای میانه اجرای این طرح بعد از مدرسه طلاکاری سمرقند در مقام دوم قرار می‌گیرد که طی ۵۰۰ سال اخیر نمونه آن را کسی تا هنوز ندیده است. در یکی از درهای درآمدگاه مقبره (از جانب قبله) با حروف زیبای فارسی یک رباعی به صورت کنده‌کاری نوشته شده است.

روی مرقد حضرت شیخ مصلحت‌الدین نیز با هنر والای کنده‌کاری به زبان عربی نوشته شده است: «این روضه روضه‌ای است از روضه‌های بهشت و پاره‌ای است از پاره‌های جنت الفردوس».

مقبره حضرت شیخ مصلحت‌الدین بدیع‌الدین نوری امروز در جانب شمال و جنوب مسجد مصلحت‌الدین در مساحت ۴۵۶ متر مربع بنا شده است و بی‌شک برای زوار و برای هر مؤمن و مسلمان از اماکن مقدس و متبرکه محسوب می‌شود.